



باز شدن روزنه‌ای در ساختن معنا برای عموم مردم از دانش تخصصی

یادگیری روزمره

صادق پیوسته

جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه



عصر اطلاعات، عصر آموزش نیز است. مؤثرترین آموزش‌ها به شکل بازی درآمده‌اند. رسانه‌ها، سرگرمی‌ها و بسیاری از شیوه‌های گذران فراغت، آموزشی شده‌اند. سروکله آموزش در همه‌چیز و همه جا پیداست و مهم‌ترین دارایی ما یعنی زمان را می‌بلعد. چه کسی دوست دارد در تمام زندگی آموزش ببیند؟ هیچ‌کس! اما به‌ویژه در طبقه متوسط جدید همه درگیر آموزش در تمام زندگی خود هستند. جهان زندگی مردمی که در کارخانه، دانشگاه، مدرسه، بازارهای مدرن و رسانه کار می‌کنند، آموزشی است اما آنان، آموزش را در زندگی خود حل کرده‌اند. فراغت آنان با کار آمیخته است. دیگر سخن تنها از آموزش ضمن خدمت و دوره‌های رسمی آموزشی نیست. آنان لازم است دگرگونی شتابان فناوری را درک کنند و همزمان، پایه‌های اصلی دانش علمی را به یاد داشته باشند. برای مثال، باید دو دوتا چهارتای عرضه و تقاضا در اقتصاد جامعه و جهان و جایگاه خود در آن را بدانند اما قواعد بازار بورس را هم بیاموزند و در آن فعالیت کنند. هر روز چیز تازه‌ای باید آموخت و باز آموخت. فقط اینها نیست. این گروه از مردم که در بسیاری جوامع امروزی اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، دنبال یادگیری مطالب و حوزه‌های نامرتبط با کار و درآمد خود هم می‌روند. گاه بدون توجه به رشته تخصصی خود، در دوره‌های آموزش غیررسمی فلسفه و جامعه‌شناسی و سینما شرکت می‌کنند. کتاب‌های بازاری مدیریت، روان‌شناسی و تاریخ می‌خوانند. این است که مثلاً در ایران یک روز تب خواندن و صحبت کردن از جامعه‌شناسی نخبه‌کشی و روز دیگر کتاب‌های یووال نوح هراری همه‌گیر می‌شود. این آموختن‌ها گاه به اجبار تخصصی است و گاهی برای پرستیژ و نمایش است. به‌طور کلی، یادگیری روزمره حداقل سه شکل در تجربه زیسته ما دارد:

۱ گاه آموزش روزمره جنبه تخصصی دارد. تحت تأثیر دگرگونی شتابان فناوری، اطلاعات لازم برای انجام وظایف شغلی یا حتی ادامه زندگی روزمره ما عوض می‌شود و مجبور هستیم دوره‌هایی تخصصی یا عمومی را بگذرانیم. دیگر نه تنها مانند جهان کهن، آموختن در خانواده و مکتب خانه کافی نیست، مانند جهان مدرن دیروز هم آنچه در مدرسه و دانشگاه خوانده‌ایم، بس نیست. دگرگونی حوزه‌های تخصصی در عصر اطلاعات، شتابان است.

۲ گاه آموزش روزمره تحت تأثیر رسانه‌ها، سلبریتی‌ها و مد روز است که بیشتر به قصد نمایش شخصیت و تشخیص دنبال می‌شود. طیف گسترده‌ای هم دارد. از آموزش‌های مهارتی و توسعه فردی گرفته تا دانش‌های تحلیلی. سطوح آموزش‌ها، هزینه و شیوه برگزاری هم بنا به مصرف نمایشی آنها گوناگون است.

۳ گاه آموزش روزمره برای نزدیک کردن تخصص‌های علمی دانشگاهی و حتی تخصص‌های فناوریانه صنعتی و بازاری به کاربرد روزمره و تجربه مردم از جهان زندگی‌شان است. اهل تاریخ علم برای اینکه نشان دهند دانش آنان چگونه به شناختن تجارب بشری کمک می‌کند، لازم است ایده‌ها و نتایج تحقیقات خود را به شکلی گیرا در کتاب‌های کودک و نوجوان تا بزرگسال بنویسند، در رسانه‌ها داستان بگویند. سخنرانی و نمایش طنزآمیز برپا کنند و در دوره‌های تخصصی مشتری داشته باشند. فیزیکدانان، زیست‌شناسان، جامعه‌شناسان، اهل فلسفه، علوم ارتباطات و سیاست و دیگران هم همین وضعیت را دارند. یادگیری روزمره معمولاً ترکیبی از حالت‌های سه‌گانه گفته شده است یعنی مثلاً دوره‌ای برای آموختن تحلیل محتوای رسانه‌ها، افزون بر اینکه جنبه‌ای از ترویج علوم ارتباطات دارد، ممکن است برای آموزندگان، جنبه‌های نمایشی و افزایش پرستیژ هم داشته باشد و برای به‌روزرسانی اطلاعات دانشگاهی متخصصان هم باشد اما به هر حال، غلبه را با یک وجه می‌توان در نظر گرفت. وجه آخر یعنی وجه ترویجی از یادگیری روزمره در جهان امروز بسیار ارزشمند است. دستاوردهای دانش بشری کافی نیست که در بازار محدود مقاله‌های علمی‌پژوهشی عرضه شوند. اگر قرار است جامعه از دانش بهره‌مند شود، باید آن دانش عرضه عمومی داشته باشد، نظریه‌های آن دانش در روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و مجازی بر سر زبان‌ها بیفتد و فهم و حس عمومی را شکل دهد و دگرگون سازد. یادگیری روزمره از این نظر چنان ضروری است که سرنوشت بشر تا حد زیادی به کمیت و کیفیت آن بستگی دارد. اگر دانش تخصصی روزنه‌ای در ساختن معنا برای عموم مردم پیدا نکند، در دگرگونی جهان مؤثر نخواهد بود. فهم مردم از پیچیدگی دانش‌های تخصصی بدون آموزش روزمره حالتی خرافی می‌یابد و خرافات هر عصری حتی عصر اطلاعات در ساختن جهان مؤثر هستند. به همین دلیل است که بسیاری از کشورها برای کنش‌گران علمی، نه تنها تولید متون تخصصی بلکه اشاعه علم را در قالب مطالب رسانه‌ای و برگزاری نمایش‌های عمومی علمی، امتیاز به شمار می‌آورند. نهاد علم به شوم و چهره‌های عمومی هم نیاز دارد.

«مهارت‌آموزی» به مثابه یک لنگر در دریای متلاطم «آینده»

از تورم آموزش تا تورم اقتصادی

امیر خراسانی

جامعه‌شناس و پژوهشگر مطالعات شهری



چند سالی است موج گسترده آموزش‌های غیررسمی عمده‌تاً طبقه متوسط را دربرگرفته. سابق بر این چنین آموزش‌هایی عمده‌تاً در چارچوب مؤسسات و آموزشگاه‌های مجاز (عمده‌تاً زبان، کامپیوتر و چند رشته خاص هنری) ارائه می‌شد و بازار مشخصی داشت، اما در سال‌های اخیر از آشنایی با این عربی گرفته تا آموزش طراحی لباس شب و آموزش نواختن فلان ساز آفریقایی بازار پررونقی یافته‌اند؛ در کنار اینها باید انواع و اقسام همایش‌های موفقیت و خودشناسی و... را نیز افزود. شاید طعنه‌زنان از رشد فرهیختگی جمعی طبقه متوسط بتوان سخن گفت؛ که البته سخنی است گزاف، چون نه ابزاری برای سنجش چنین شاخص موهومی در اختیار داریم نه قراین و اماره‌ها از چنین چیزی خبر می‌دهند. در کنار این موج اجتماعی شاهد استقبال روزافزون رسانه‌های رسمی از مفهوم مبهم «مهارت‌آموزی» هستیم. سوای شبکه آموزش که بر مقوله «مهارت» متمرکز است، سایر شبکه‌های تلویزیونی نیز بخشی از کنداکتور خود را به مهارت‌آموزی اختصاص داده‌اند. علاوه بر این، طرح‌هایی مانند «سرباز ماهر» یا گسترش مدارس غیرانتفاعی که طیف متنوعی از مهارت‌ها را ارائه می‌دهند، نشان می‌دهد که این موج آموزش‌طلبی ابداً منحصر به سطوح غیررسمی نیست. علاوه بر این، در سطح جهانی نیز با گسترش مقوله آموزش عمرانه و بین‌المللی شدن آموزش از طریق بسترهای مجازی مواجه‌ایم که پیوسته این فرآیند را تسهیل می‌کند و بدان سرعت می‌بخشد. عطش برای کسب مهارت در دوران کرونا به اوج خود رسید؛ گرچه مؤسسات رسمی عمده‌تاً تعطیل بودند، اما در عرصه‌های غیررسمی شاهد اوج‌گیری بیش از پیش تقاضا برای انواع آموزش‌ها بوده‌ایم؛ بخشی از این واقعیت را شاید بتوان با فراغت ناشی از تعطیلات کرونایی توضیح داد، اما اگر این موج را در ادامه روند سالیان گذشته ببینیم، آنگاه پرسشی که در برابر ما قد می‌کشد همچنان پایدار و جدی است. دلایل بسیاری برای این عطش سیری‌ناپذیر برای آموزش می‌توان برشمرد؛ از تغییر ساختار مشاغل گرفته تا رقابت روزافزون در بازار تا عوامل فرهنگی. تأکید ما در اینجا اما بر مفهوم آینده است. ثبات رفتار اجتماعی سوژه‌ها تا حد بسیاری درهم‌تنیده با ثبات آینده است. ثبات آینده متضمن تغییر آهسته‌الگوهای حاکم بر لحظه حال یا قابل‌پیش‌بینی بودن آینده نزدیک است؛ در چنین چارچوبی شما در یک مهارت استاد می‌شوید و تا پایان عمر کاری، با اتکا به همان مهارت روزگار می‌گذرانید، حتی می‌توانید سرمایه‌ای انباشت کنید و تحرک طبقاتی داشته باشید. اما اگر آینده ثبات نداشته باشد افراد پیوسته آنچه را در چننه دارند نابسنده می‌شمارند؛ بی‌آبی می‌تواند ناگهان جایگاه شما را از یک صیقلی‌کار ماهر به یک کارگر ساده تنزل دهد. صید ترول می‌تواند شما را از یک صیاد ماهر به یک دستفروش بدل کند.

آنچه در سالیان اخیر آینده را ناامن‌تر از همیشه کرده «تورم» و کاهش ارزش پول ملی است؛ در شرایطی که به قول اقتصاددان‌ها در رکود تورمی هستیم، آینده گریزپا‌تر از همیشه به نظر می‌رسد؛ در چنین شرایطی هم بیم آن وجود دارد که شغل‌مان را از دست دهیم (یا دست‌کم شغل مان دیگر کفاف مخارج‌مان را ندهد)، هم هراس آن وجود دارد که شغل مان را در رقابت روزافزون ببازیم. این نکته دوم خاصه با پدیده‌هایی مثل دامپینگ و تشکیل کسب و کارهای بزرگ ارتباط دارد، فی‌المثل، هزاران راننده تاکسی تلفنی طی مدت کوتاهی به کارگر (موقتی و بدون بیمه و مزایا) یک شرکت بزرگ تبدیل شدند با کم‌ترین قدرت چانه‌زنی؛ در چنین شرایطی خانواده‌ها هراس آن دارند که فرزندان‌شان آینده را ببازند، از این‌رو مدام می‌خواهند با دوره‌های آموزشی جدید آینده را به قسمی برای آنها بخرند. کلیدواژه اصلی همان آینده گریزپا است. دلایل بسیاری دیگر می‌توان برای عدم تعین آینده برشمرد، با وجود این، عمده این دلایل اقتصادی هستند. صرف

تغییر تأکید از «معرفت» به «مهارت» نشان‌گر آن است که آموزش باید بتواند نقش لنگری را ایفا کند که فرد را در تلاطمات مداوم «بازار» سرپا نگه دارد. روزگاری مارکس در خانواده یهود در ترسیم جامعه خود فردی را مثال می‌زد که چند ساعتی کار می‌کرد، سپس ماهی‌گیری می‌کرد، بعد از آن افلاطون می‌خواند و الخ. فردی که کار او را از جهان و خود بیگانه نساخت، حالا اما اگر از افلاطون هم نتوانی شغلی سازی وقت تلف کرده‌ای!



آنچه در سالیان اخیر
آینده را ناامن‌تر از همیشه
کرده «تورم» و کاهش
ارزش پول ملی است.
در شرایطی که به قول
اقتصاددان‌ها در رکود
تورمی هستیم، آینده
گریزپا‌تر از همیشه به نظر
می‌رسد. صرف تغییر تأکید
از «معرفت» به «مهارت»
نشان‌گر آن است که
آموزش باید بتواند نقش
لنگری را ایفا کند که فرد
را در تلاطمات مداوم
«بازار» سرپا نگه دارد.